

❖ علی یوسفی

دبیر دبیرستان‌های زیوه (ارومیه)

### پنج عبارت کلیدی مقاله

- ۱- آیا کتاب تاریخ بیهقی کتاب داستان است؟
  - ۲- حکایت افشین و بودلف از حیث شناخت نوع ادبی آن چیزی جز یک داستان نیست.
  - ۳- زاویه‌ی دید در داستان افشین و بودلف «اوّل شخص مفرد» است.
  - ۴- عنصر داستانی گفت‌وگو نیز به نحو بسیار چشم‌گیری در داستان مورد بحث ما به کار گرفته شده است.
  - ۵- شش عنصر داستانی مهم را می‌توان در حکایت افشین و بودلف یافت.
- هدف مقاله نشان دادن قدرت داستان‌پردازی بیهقی و نمایاندن سابقه‌ی داستان‌نویسی در تاریخ ادبیات گذشته‌ی ایران است.

### چکیده

تاریخ بیهقی رمان نیست، تاریخ است اما نگارگری و هوشبازی و واقع‌بینی نویسنده، از آن نوعی رمان خواندنی ساخته است که درست با همین دید، کتاب اخیر را به جای طبقه‌بندی کردن در گروه کتاب‌های صرفاً تاریخی، در شمار ادبیات آورده‌اند و حتی می‌توان از ادبیات صرف نیز آن را فراتر برد و در ادبیات داستانی طبقه‌بندی کرد. نشانه‌های این طبقه‌بندی را در جای جای تاریخ بیهقی می‌توان یافت؛ از جمله داستان افشین و بودلف.

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، داستان، رمان، عناصر داستان، فنون داستان‌نویسی، حکایت، روایت

## نقد حکایت

# افشین و بودلف



در میان حکایت‌های گوناگونی که در کتاب او می‌خوانیم، حکایت افشین و بودلف - که بیهقی آن را در «اخبار خلفا»<sup>۱</sup> خوانده است - بسیار جلب توجه می‌کند. بار اول که این حکایت را خواندم، گویی داستانی از یک نویسنده‌ی امروزی است که در اثر خود به رعایت اصول و فنون داستان‌نویسی توجه کامل دارد؛ لذا بر آن شدم که این حکایت را از دیدگاه داستان‌نویسی بررسی نمایم.

اولین قدم این است که اشاره‌ای به تعریف داستان داشته باشیم تا ببینیم آیا می‌توان این حکایت را با توجه به تعریف امروزی، داستان نامید: ای. ام. فورستر (رمان‌نویس و ادیب انگلیسی - ۱۹۷۰-۱۸۷۹) داستان را چنین تعریف می‌کند:

«داستان نقل وقایع است به ترتیب توالی زمان؛ در مثل ناهار پس از چاشت و سه‌شنبه پس از دوشنبه و تباهی پس از مرگ می‌آید.»<sup>۲</sup>

در حکایت افشین و بودلف نیز وقایع نقل می‌شود:

۱. بی‌قرار شدن احمدبن ابی‌دؤاد
  ۲. رفتن او پیش معتمص
  ۳. رفتن او نزد افشین به خواست معتمص برای نجات جان بودلف
  ۴. نجات یافتن بودلف
  ۵. به‌خانه آمدن بودلف
- و البته نقل وقایع به ترتیب توالی زمان است.

جمال میرصادقی در کتاب ادبیات داستانی درباره‌ی خصلت بارز داستان می‌نویسد: «خصلت بارز داستان این است که بتواند ما را وادار کند که بخوایم بدانیم بعد چه اتفاق می‌افتد.»<sup>۳</sup>

مطالعه‌ی کتاب گران‌سنگ تاریخ بیهقی نشاط‌آور، سرگرم‌کننده، آموزنده و الهام‌بخش است.

چهار صفتی که برای این کتاب برشمردیم، از اوصاف داستان‌های خوب است. آیا تاریخ بیهقی کتاب داستان است؟ اگر جواب ما به این سؤال مثبت نباشد، لااقل باید بگوییم که بخش اعظم آن، داستان یا داستان‌گونه است. در نوشته‌ای که پیش‌روست، عناصر داستان در یکی از حکایت‌های شیرین و جذاب این کتاب بررسی شده است؛ حکایت افشین و بودلف.

برخی کتاب‌های تاریخی را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

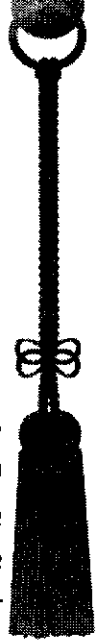
۱. نقلی
۲. تحلیلی
۳. تلفیقی (تلفیق نقل و تحلیل)

با مطالعه‌ی تاریخ بیهقی می‌توان گفت این کتاب جزو کتاب‌های تاریخی دسته‌ی اول به‌شمار می‌آید. و از همین رو دارای جنبه‌ی داستانی نیرومندی است.

بیهقی نویسنده‌ی نامدار ایرانی آن‌چه را در کتاب‌ها خواننده، یا به چشم خود دیده و یا از معتمدان شنیده، به زبانی شیوا نقل کرده است. او در میان مطالب اصلی کتاب گاه به بیان حکایت‌های تاریخی از گذشتگان پرداخته است.

دکتر خطیب رهبر در مقدمه‌ی تاریخ بیهقی در این باره می‌نویسد:

«بیهقی برای پندآموزی و عبرت‌اندوزی هر جا مناسب دیده، داستانی تاریخی برای آراستن تاریخ و آگاه ساختن خوانندگان می‌آورد.»<sup>۴</sup>



### ۳. پیرنگ

در تعریف پیرنگ می‌خوانیم: «پیرنگ وابستگی موجود میان حوادث داستان را با طور عقلانی تنظیم می‌کند. «با توجه به این تعریف به تحلیل داستان افشین و بودلف می‌پردازیم:

درست است که این داستان به واقع اتفاق افتاده است و ساختن تخیل بیهقی نیست، اما این بیهقی بوده که حوادث آن چنان هنرمندانه تنظیم کرده که گویی خود خالق آن حوادث بوده است. برای نشان دادن پیرنگ (وابستگی موجود میان حوادث داستان به طور عقلانی) یک مثال از داستان افشین و بودلف می‌آوریم.

در قسمتی از داستان سخن از دوستی بودلف و احمدبن ابی دؤاد می‌رود. چند سطر بعد می‌خوانیم که احمد برای نجات جان بودلف پیش افشین می‌رود و «چون چشم افشین بر من افتاد، سخت از جای بشد و از خشم زرد و سرخ شد و رگ‌ها از گردنش برخاست.»<sup>۱۰</sup>

وابستگی عقلانی موجود میان این دو مطلب نشانگر وجود عنصر پیرنگ در این حکایت است. افشین چون خبر از دوستی این دو دارد، با آمدن احمد در آن هنگام می‌فهمد که او برای شفاعت بودلف آمده است و همین خشم و غضب او را برمی‌انگیزد.

### ۴. زاویه دید

«برای گفتن داستان دو شیوه‌ی مناسب هست: شیوه‌ی سوم شخص و شیوه‌ی اول شخص مفرد.»<sup>۱۱</sup>

زاویه‌ی دید در حکایت افشین و بودلف «اول شخص مفرد» است. در این شیوه معمولاً داستان از زبان شخصیت اصلی گفته می‌شود. «فایده‌ی این شیوه این است که اگر داستان، داستان غریبی باشد و ماجرای

حکایت بتواند دانست که این چه بزرگان بوده‌اند و...»<sup>۶</sup>

### ۲. موضوع

به اعتباری می‌توان داستان‌ها را از لحاظ موضوع به دو دسته تقسیم کرد:  
الف) داستان‌های واقعی  
ب) داستان‌های لطیفه‌وار

حکایت افشین و بودلف به دو دلیل واقعی است یکی این که واقعاً اتفاق افتاده است. دوم این که داستان دارای ویژگی‌هایی است که داستان‌شناسان به آن معتقدند.

«چخوف معتقد بود: تنها انعکاس زندگی بشری می‌تواند نام هنر به خود بگیرد. بدون انسان و خارج از منافع او هیچ هنری وجود ندارد. هنر نغمه‌ای است که برای بشریت سروده می‌شود. امری است که بشریت را به جلو می‌برد. انعکاسی از واقعیت‌های زندگی اجتماعی مردمی است که هنرمند در میان آن‌ها زندگی می‌کند.»<sup>۷</sup>  
وقتی داستان مذکور را با ترازی نظیر چخوف می‌سنجیم، چنین می‌پنداریم که گویی بیهقی در آوردن این داستان مفهوم تک تک جملات چخوف را در نظر داشته است. در حکایت افشین و بودلف برجسته‌ترین چیزی که از حیث موضوع داستان جلب توجه می‌کند، انعکاس حقیقت زندگی بشری است و هنر اصلی بیهقی در روایت چنین داستانی جلو بردن بشریت است. هم چنان که خود او در پایان داستان به آن اشاره دارد: «غرض من از نوشتن این اخبار آن است تا خوانندگان را از من فایده‌ای بحاصل آید و مگر کسی را از این بکار آید.»<sup>۸</sup>

آیا «فایده‌ی بحاصل آمدن»، چیزی جز ارتقاء بشریت است؟

این خصلت هم چنان که می‌بینیم در داستان افشین و بودلف بسیار جلوه‌گر است. به خصوص بعد از این که معتصم به احمدبن ابی دؤاد می‌گوید که بودلف را به افشین واگذارده است. این ویژگی خود را به شکل چشمگیری نشان می‌دهد و خواننده با هیجان و اضطراب به دنبال این است که چه خواهد شد.

با بیان مقدمات این نتیجه به طور قهری به دست می‌آید که: حکایت افشین و بودلف از حیث شناخت نوع ادبی آن چیزی جز یک داستان نیست.

حال به بررسی عناصر داستانی در این حکایت می‌پردازیم:

این داستان اغلب عناصر لازم را برای ساخته شدن یک داستان خوب دارا است.

### ۱. درون‌مایه

«درون‌مایه فکر اصلی و مسلط در هر اثری است، خط یا رشته‌ای که در خلال اثر کشیده می‌شود و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. به بیان دیگر، درون‌مایه را به عنوان فکر و اندیشه‌ی حاکمی تعریف کرده‌اند که نویسنده در داستان اعمال می‌کند؛ به همین جهت است که می‌گویند درون‌مایه‌ی هر اثری جهت فکر و ادراکی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد.»<sup>۹</sup>

هم چنان که از تعریف بالا برمی‌آید، برای پی بردن به پیوستگی درون‌مایه‌ی یک داستان باید اندیشه‌ی حاکم بر داستان و جهت فکری نویسنده‌اش را کشف کرد.

در داستان افشین و بودلف اندیشه‌ی حاکم و محور اصلی وقایع داستان بزرگواری و جوانمردی احمدبن ابی دؤاد است که بیهقی به گونه‌ای به آن اشاره کرده است؛ آن‌جا که می‌گوید: «هرکس از این



## ۶. گفت و گو

«صحبتی را که میان دو شخص یا بیشتر، یا آزادانه در ذهن شخصیت واحدی در اثری ادبی رد و بدل می شود، گفت و گو می نامند.»<sup>۱۷</sup>

عنصر داستانی گفت و گو به نحو بسیار چشم گیری در داستان به کار گرفته شده است. سخن گفتن احمدبن ابی دؤاد و افشین با هم به گونه ای است که ویژگی های گفت و گو در شاهکارهای ادبی را در آن می توان یافت. برای نمونه:

«گفتم: یا امیر، خدا مرا فدای تو کند، من از بهر قاسم عیسی را آدمم تا بار خدایی کنی و وی را به من بیخشی. در این تو را چند مزد باشد. به خشم و استخفاف گفت: نبخشیدم و نبخشم، که وی را امیر المؤمنین به من داده است و دوش سوگند خورده که در باب وی سخن نگوید تا هرچه خواهم، کنم که روزگار دراز است تا من اندرین آرزو بودم.»<sup>۱۸</sup>

هم چنان که می بینیم دو کلمه نبخشیدم و نبخشم که در سخن افشین هست، نشانگر اصرار و پافشاری او در کشتن بودلف است. و نویسنده ی داستان با انتخاب این دو کلمه و قرار دادن آن ها پشت سرهم این اصرار و پافشاری را هرچه بیشتر نشان داده است.

هم چنان که دیدیم شش عنصر داستانی مهم را می توان در حکایت افشین و بودلف یافت، پس آن چه بیهقی حکایتش نامیده، همان است که امروزه داستان می نامند. پس می توان گفت: ابوالفضل بیهقی داستان نویس بزرگ قرن پنجم هجری.

رأبه تمامی دریافت.

## ۵. صحنه

«زمینه ی جسمانی (فیزیکی) و فضایی را که در آن عمل داستان (نمایش فیلم و...) صورت می گیرد، صحنه می گویند.»<sup>۱۵</sup>  
در حکایت افشین و بودلف از لحاظ صحنه و صحنه پردازی به بررسی برجسته ترین قسمت داستان می پردازیم یعنی آن جا که احمدبن ابی دؤاد وارد سرای افشین شد تا آن گاه که به دروغ می گوید: امیر المؤمنین (معتصم) گفته است: که قاسم عجلی (بودلف) را مکش.

این بخش از داستان در چنین صحنه ای روی می دهد:

«چون میان سرای افشین برسیدم، یافتم افشین را بر گوهی صدر نشسته و نطعی پیش وی فرود صفت باز کشیده و بودلف به شلواری و چشم بسته آن جا بنشاند و سیاف شمشیر برهنه به دست ایستاده و افشین با بودلف در مناظره و سیاف منتظر آن که بگوید: ده تا سرش بیندازد.»<sup>۱۶</sup>

ادامه ی جمله ها تا آن گاه که افشین از کشتن بودلف منصرف می شود، به گونه ای نبرد احمدبن ابی دؤاد است با افشین تا او را از کشتن بودلف باز دارد. این نبرد لفظی در کدام فضا و صحنه باید اتفاق بیفتد تا هیجان و نگرانی خواننده و علاقه مندی او به خواندن داستان افزون تر شود؟ جواب معلوم است: صحنه ای که در آن همه چیز مهیای کشتن کسی است که خواننده ی داستان به شدت نگران کشته شدن او است.

حارق العاده ای داشته باشد، یا به صورتی نفاق افتاده باشد که باور کردن آن مشکل به نظر برسد، خواننده بیشتر آماده ی پذیرش آن می شود.<sup>۱۲</sup>

در این داستان نیز چنین است: اتفاق سگفت انگیز نیمه شب بیدار شدن حمدبن ابی دؤاد و نیامدن خواب به چشم و بدون هیچ دلیل خاص و مشخص را فقط رفتی می توان باور کرد که نقل کننده ی این یشامد کسی جز صاحب آن نباشد.

فایده ی دیگر این شیوه این هست که چون در این شیوه تجربیات و احساسات میجان انگیز از صمیم قلب نقل می شود، از این رو غالباً داستان صمیمانه تر و مؤثرتر از ب درمی آید.<sup>۱۳</sup>

بیهقی از این ویژگی نیز به خوبی بهره رده است؛ چرا که هدف او از نقل حکایات در داستان ها علاوه بر آراستن تاریخ پند و صیحت انسان ها نیز بوده است.

دیگر این که «نقل داستان با ضمیر اول شخص مفرد «من» ارتباط مطالب داستان را ساده می کند و «من» به وحدت و هماهنگی داستان انسجام می بخشد.»<sup>۱۴</sup>

داستان افشین و بودلف نیز به کمک همین ویژگی زاویه ی دید اوک شخص مفرد است که منسجم و ساده از آب درآمده است و با آن که متعلق به چند قرن پیش است. می توان با یک بار خواندن مقصود داستان

## پانویس:

۱. تاریخ بیهقی، بیهقی، ابوالفضل، خطیب رهبر، ۱۳۷۸، تهران، زریاب، ج اول، ص بیست و یکم (مقدمه).

۲. همان، ج اول، ص ۲۲۰.

۳. ادبیات داستانی، میرصادقی، جمال، اول، ۱۳۶۲، تهران، نفاق، ص ۴۲.

۴. همان، ص ۲۲ و ۲۳.

۵. عناصر داستان، میرصادقی، جمال، اول، ۱۳۶۲، تهران، نفاق، ص ۴۲.

۶. تاریخ بیهقی، ج اول، ص ۲۲۶.

۷. عناصر داستان، ص ۸۳.

۸. تاریخ بیهقی، ج اول، ص ۲۲۶.

۹. عناصر داستانی، ص ۱۵۲.

۱۰. تاریخ بیهقی، ج اول، ص ۲۲۶.

۱۱. هنر داستان نویسی، بوتسی، ابوالهیم، پنجم، ۱۳۶۹، تهران، نگاه، ص ۶۲.

۱۲. عناصر داستان، ص ۲۴۱.

۱۳. همان، ص ۲۴۴.

۱۴. همان، ص ۲۴۲.

۱۵. همان، ص ۲۹۵.

۱۶. تاریخ بیهقی، ج اول، ص ۲۲۲.

۱۷. عناصر داستان، ص ۲۲۲.

۱۸. تاریخ بیهقی، ج اول، ص ۲۲۲.